

۱. دومین همایش جهانی نامه و نامه‌نگاری

در شماره ۹۷ «بخارا» به نخستین همایش جهانی درباره نامه و نامه‌نگاری اشاره کردم، که هجدهم تا بیستم مارس ۲۰۱۴ در پراگ برگزار شد. اکنون قرار است دومین دوره آن در لیسبون برگزار شود.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

تاریخ همایش نیز ۲۲ تا ۲۴ مارس ۲۰۱۵ اعلام شده که همزمان با نوروز ۱۳۹۴ است. خبرش را که در اینترنت دیدم، کنجکاو شدم با نگاهی به مباحث آن، افق پیش روی این نشست را با همایش نخست مقایسه کنم. در رخداد نخست بیشتر کلیات حوزه نامه‌نگاری مطرح بود و برگزارکنندگان به چستی و کارکرد عمومی نامه - به عنوان یکی از ابزارهای اصلی ارتباطی در طول تاریخ بشر - توجه داشتند. اما همانطور که انتظار می‌رفت، بحث‌های دوره دوم خاص‌تر شده است. در فراخوان سایت می‌خوانیم: در قرن هجدهم نامه‌نگاری - که مهمترین رسانه ارتباطی برای فواصل دوردست از عهد باستان تا آن زمان بود - دچار تحولی بزرگ در ماهیت و کارکرد شد. به نحوی که علاوه بر نقش ارتباطی جایگاه ابزاری تازه را برای بیان اندیشه‌های ناب، ژرف، و صمیمی آدمی بر عهده گرفت. ابزاری که به کمک آن می‌توانستیم بازتاب روشنی از اندیشه نویسنده نامه را دریابیم. گویی هر نامه راهی نو برای دیدن نگاه نویسنده به جهان پیرامونش بود. اندکی بعد رمان‌هایی که در قالب نامه نوشته می‌شدند، بازار ادبی را تسخیر کردند و نامه‌های چهره‌های سرشناس خوانندگان بسیار یافت. نامه‌هایی که بازنمایی روشنی از بینش و نگرش نویسنده بود و گویی روح برهنه او را به دور از نقاب‌هایی که ممکن بود در سایر نوشته‌ها بر چهره داشته باشد، نمایان می‌ساخت.

البته امروزه این باور آرمانگرایانه به «خودانگیختگی طبیعی»^۲ و «اصالت»^۳ نامه و نامه‌نگاری در بهترین شکلش تا حدودی سطحی به نظر می‌رسد. زیرا نامه‌ها هم می‌توانند «دستکاری شده و فریبکار»^۴ باشند. نامه‌ها ممکن است توقیف، سانسور یا به نحو مرگباری به اشتباه تفسیر شوند. از سوی دیگر نویسنده نامه می‌تواند در بیان اندیشه‌های خود به نحو متظاهرانه‌ای مبالغه کند و مجدانه قصد فریب خواننده را داشته باشد. ضمن آنکه چه بسا همواره این احتمال وجود دارد که بیان اصیل نویسنده نامه تحت تاثیر مهارت‌های زبانی او و ملاحظات اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی مخدوش شود.

^۱ منصوریان، یزدان (۱۳۹۳) یادداشت‌های یک کتابدار (۶)، بخارا، دوره ۱۶، ش. ۱۰۲، ص. ۳۶۲-۳۷۹.

^۲ natural spontaneity

^۳ authenticity

^۴ manipulated and manipulative

برخی نامه‌ها - مثل نامه‌های اداری، صورتحساب‌ها، و برخی از خبرنامه‌ها - معمولاً ماهیتی سرد، خشک و بی‌روح دارند. حتی زمانی که نویسنده قلم به دست می‌گیرد و تلاش می‌کند با تمام وجود احساس واقعی خود را در متن نامه بتاباند، چه بسا در انتقال این احساس به خواننده ناموفق باشد. زیرا وقتی نامه به مقصد می‌رسد، به دلیل ماهیت تثبیت‌شده کلمات مکتوب در متن، رایحه‌ای از آن احساس عمیق را با خود به همراه نخواهد داشت.

سال شانزدهم

با وجود همه این نقاط قوت و ضعف، در مجموع نامه‌ها نقشی محوری در مطالعات بسیاری از رشته‌ها دارند. هر چند تا کنون کمتر با نگاهی میان رشته‌ای به آنها توجه شده است. بنابراین، مجریان دومین همایش جهانی نامه و نامه‌نگاری می‌کوشند به برخی از پرسش‌های این حوزه پاسخ دهند: نامه چیست؟ پیوند میان منزلت اجتماعی افراد با نامه‌هایی که می‌نویسند چگونه تبیین می‌شود؟ ماهیت و پیام یک نامه چگونه تحت تاثیر جنس و شکل مادی آن قرار می‌گیرد؟ به سخنی دیگر، آیا تاثیر یک نامه دست‌نویس با نامه‌ای تایپ شده یکسان است؟ آیا نامه‌ای که بر پیکر سفید کاغذ نشسته است، با آنچه با ایمیل ارسال می‌شود، اثر مشابهی بر احساس و عاطفه مخاطب دارد؟ آیا جزئیاتی مثل رنگ مداد یا خودکاری که نامه با آن نوشته شده؛ و جنس و طرح پاکتی که در آن ارسال می‌شود، هیچ تاثیری بر پیامی که می‌رساند خواهد داشت؟ آیا طرح تمبری که بر پاکت چسبانده شده می‌تواند تلنگری به ذهن خواننده بزند، یا خاطره‌ای را برای او زنده کند؟

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

پرسش‌هایی دیگری با ماهیت و رویکردهای متنوع هم در این همایش مطرح می‌شود. مثلاً اینکه نامه‌ها چگونه می‌توانند پیام‌آور عشق یا نفرت باشند؟ داستان‌هایی که در قالب نامه نوشته می‌شوند چه اهمیتی دارند؟ اساساً سهم و نقش نامه در دنیای ادبیات چگونه تعریف می‌شود؟ از نگاه تاریخی و جغرافیایی شیوه‌های ارسال و توزیع نامه‌ها در طول تاریخ و جوامع مختلف چگونه بوده است؟ پیوند نامه‌نگاری و هنرهای مثل تذهیب چگونه متبلور شده و چه میراثی از گذشته‌ها بر جای مانده است؟ در طول تاریخ، نامه‌نگاری چه سهمی در توسعه بازرگانی و تجارت داشته است؟ ارزش تاریخی نامه‌ها برای ارائه تصویری از گذشته چگونه ارزیابی می‌شود؟ و سرانجام نامه‌هایی که می‌توانیم برای آیندگان بنویسیم، چگونه خواهد بود و به آنان چه خواهیم گفت؟

محورهای بحث این همایش را که مرور می‌کنم، به نظرم رسید دانشجویانی که در رشته‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی - نظیر ادبیات، ارتباطات، تاریخ و جامعه‌شناسی - در جستجوی موضوع پایان‌نامه هستند، تا چه میزان می‌توانند از این مباحث الهام بگیرند. بویژه آنکه جای این موضوعات در تحقیقات دانشگاهی خالیست و انجام هر یک می‌تواند ما را به شناخت بیشتر در بسیاری از مباحث برساند.

۲. آداب نامه‌نگاری الکترونیکی

ایمیل یا «پست الکترونیکی» یکی از مهمترین و اصلی‌ترین ابزارهای ارتباطی در دنیای امروز است. روزانه میلیون‌ها پیام از این طریق در شبکه جهانگستر وب ارسال و دریافت می‌شود. من از سال ۱۳۷۷ یکی از کاربران آن بوده‌ام و نمی‌دانم در این ۱۶ سال چند هزار ایمیل به دستم رسیده و خودم چند هزار پیام نوشته‌ام. فقط می‌دانم در همه این سال‌ها، و به ویژه در چند سال اخیر که اینترنت سهم بیشتری از گذشته با وظایف شغلی و ارتباطات روزمره‌ام یافته است، چند ساعتی از وقتم در روز صرف خواندن و پاسخ به نامه‌هایی می‌شود که به این شکل به دستم می‌رسد. معمولاً به طور میانگین روزانه بین ۱۵ تا ۲۰ پیام ایمیلی می‌نویسم. بخشی از آن‌ها پاسخ پرسش‌های دانشجویان است، بخشی داوری مقالات مجله‌ها و قسمتی نیز مکاتبه با دوستان و همکاران. تجربه این چند سال نشان می‌دهد اگر به خوبی از این ابزار استفاده کنیم، وسیله‌ای بسیار کارآمد برای ارتباط است. از سویی دیگر، اگر امتیازها و کاستی‌های آن را نشناسیم، می‌تواند بسیار ناکارآمد و حتی دردسر آفرین شود. نخستین نکته در استفاده بهینه از ایمیل مدیریت صحیح پیام‌ها است. در غیر این صورت دیری نخواهد گذشت که صندوق پست الکترونیکی^۵ ما از هزاران مطلب سرگردان و بی‌پاسخ انباشته خواهد شد. من برای پیشگیری از این گرفتاری برای خودم قوانینی نانوشته دارم و سعی می‌کنم به آنها پایبند باشم. از قضا تا حدودی نیز مفید بوده و به برخی از آنها اشاره می‌کنم. امید آنکه این تجربه برای شما هم مفید باشد.

نخستین اصلی که در مدیریت پیام‌ها رعایت می‌کنم، دسته‌بندی و تفکیک سریع است. به این معنا که پس از هر بار ورود به صندوق پستی، پس از یک مرور سریع عناوین دریافتی، آن‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کنم. گروه نخست مواردی است که نیازی به پاسخ ندارند. مثل ایمیل‌های تبلیغاتی و خبرها که مخاطب عام دارند و اختصاصاً به من مربوط نمی‌شوند. فقط جهت اطلاعند. هر چند معمولاً نیز اطلاع مفیدی هم ندارند. اما گریزی از آن‌ها نیست. باید دید و از کنارشان گذشت.

اصل بعدی حذف پیام‌های غیرضروری است. صندوق پست الکترونیکی شما به شدت در معرض انباشتگی است و باید تا آنجا که می‌توانید با پاکسازی آنچه برای شما اهمیت و کاربردی ندارد، آن را خالی نگه دارید. به این ترتیب در نخستین گام و با حذف موارد بی‌نیاز از پاسخ از تعداد موجود کاسته می‌شود. گام بعدی تفکیک پیام‌ها به موارد فوری و عادی است. به این معنا که ممکن است لازم باشد به نامه‌ای به سرعت پاسخ دهیم و نباید زمان از دست برود. اما برخی از آن‌ها فوریت چندانی ندارد. با این حال، توصیه می‌شود مواردی که فوریت ندارند، اما با یک پاسخ کوتاه قابل انجامند در اسرع وقت پاسخ داده شوند تا بر تراکم نامه‌های در انتظار افزوده نگردد. موارد غیر فوری را هم می‌توانید اعلام

⁵ email inbox

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

وصول کنید و بعد در زمان مقرر پاسخشان را بفرستید. این اعلام وصول خیلی مهم است. زیرا فرستنده اطمینان می‌یابد که شما پیامش را دیده‌اید.

پس از مدیریت پیام‌ها نوبت به نوشتن نامه‌های الکترونیکی می‌رسد که رعایت نکته‌هایی در این زمینه می‌تواند بر اثربخشی ارتباط بیافزاید. تجربه‌ای که در این زمینه دارم نشان می‌دهد دو اصل «شفافیت» و «ایجاز» نقشی کلیدی ایفا می‌کنند. پیام الکترونیکی باید روشن و عاری از ابهام باشد. این شفافیت از نوشتن موضوع نامه آغاز می‌شود. هر چه این موضوع ارتباط بیشتری با متن داشته باشد بهتر است. علاوه بر این متن ارسالی باید موجز و مفید باشد. جمله‌ها را باید کوتاه و مختصر بنویسیم. بدون مقدمه چینی به اصل مطلب پردازیم. مهمترین نکته را در ابتدای پیام بنویسیم. اگر هم درخواستی از مخاطب نامه داریم، باید آن را صریح و روشن مطرح کنیم. نباید انتظار داشت که مخاطب از تحلیل و تفسیر نوشته ما به آن دست یابد. ضمناً فراموش نکنیم خواننده به احتمال زیاد ناگزیر است نامه ما را در میان ده‌ها نامه‌ای که هر روز به دستش می‌رسد بخواند. بنابراین، باید تا حد ممکن از اطناب پرهیزیم. راستش نگرانم اگر بیش از این پیرامون پرهیز از اطناب سخن بگویم، خودم گرفتارش شوم! بنابراین، این مطلب را همین جا فقط با یادآوری دو نکته تکمیلی به پایان می‌برم. نخست آنکه اگر مایل باشید در این زمینه بیشتر بدانید کافیست در اینترنت جستجو کنید، تا دهها سایت درباره «آداب ایمیل»^۶ بیابید. نکته آخر اینکه چنانچه مایلید نظراتان را درباره این نوشتار - یا به طور کلی ستون «یادداشت‌های یک کتابدار» مطرح فرمایید، لطفاً پیامتان را با ایمیل^۷ برایم ارسال فرمایید. مشتاقانه در انتظار دریافت نظرات ارزشمند شما هستم.

۳. خودنامه‌نویسی: گفتگویی با خود

صحبت از نامه‌نگاری شد و به نظرم رسید شاید اشاره به نمونه‌ای از مجموعه نامه‌هایی که مدتی قبل خوانده‌ام در اینجا مناسبتی موضوعی داشته باشد. استاد پرویز دوائی در چند سال اخیر دو کتاب از مجموعه نامه‌های خود منتشر ساخته است. یکی «درخت ارغوان»^۸ و دیگری «به خاطر باران»^۹. در یادداشت‌های شماره گذشته (شماره ۱۰۱) درباره «درخت ارغوان» نوشتم که گویا بخش - شاید عمده‌ای - از آن در یکی از کتابخانه‌های عمومی پراگ نوشته شده؛ و از منظر خدمات کتابخانه‌ای به محتوای گزیده‌ای از مطالب آن پرداختم. در این شماره، به دلیل اشاره به بحث نامه‌نگاری می‌خواهم از زاویه دیگری به آن پردازم.

⁶ Email etiquette

⁷ y.mansourian@gmail.com

^۸ دوائی، پرویز (۱۳۹۱) درخت ارغوان: نامه‌هایی از پراگ. تهران: جهان کتاب.

^۹ دوائی، پرویز (۱۳۹۳) به خاطر باران: نامه‌هایی از پراگ. تهران: جهان کتاب.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

ایشان در مقدمهء کتاب می‌نویسد: «چندتایی نامه/نوشته است برگرفته شده از بین تلّ عظیم نامه‌هایی که در این سال‌های «دور ماندن از اصل» خطاب به دوستان پراکنده بر عرصهء این سیاره نوشته شده. بعضی‌ها را فرستاده‌ایم و بعضی‌ها هم پیش خود آدم مانده، که از صورت نامه خارج شده بودند. درنهایت شاید مثل خودنامه‌نویسی در اغلب اشکال‌اش، «با خود گفت‌وگویی» است.» زمانی که این مجموعه را می‌خواندم نکته‌ای برایم آشکار شد که می‌توان آن را کارکرد چندگانهء نامه به عنوان سندی مکتوب نامید. نگاهی که متفاوت با نگاه ادبی به محتوای این آثار است. به این معنا که اگر از منظر سندپردازی (دبیزش)¹⁰ به آن بنگریم، کارکرهای ثانویه‌اش بیشتر مشخص می‌شود. در صفحهء ۱۰۷۴ شماره ۱۰۲

بخارا

سال شانزدهم

مهر - آبان ۱۳۹۳

دائرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی «سند» در معنای عام آن به عنوان هر نوع نوشته خطی، چاپی، عکسی یا به طور کلی هر شیء مادی معرفی شده است که بتوان از محتوای آن اطلاعاتی به دست آورد. این نامه‌ها هم برای من که کتابدارم نقش همان سند را ایفا می‌کند. زیرا با مطالعه آن‌ها به اطلاعات مستندی دست می‌یابم که شاید نتوان مشابه آن را به سادگی در جایی دیگر جست.

مثلاً زمانی که در درخت ارغوان «میدان شهر کهنه» را می‌خوانم در همان صفحهء نخست نویسنده با تماشای برفی که بر سقف برخی از ماشین‌ها نشسته مرا از آخرین روزهای زمستانی در پراگ به تهران قدیم می‌برد و برایم تعریف می‌کند که برف نشسته بر سقف برخی از اتومبیل‌ها در مرکز شهر در اواخر زمستان یا اوائل بهار چه پیام‌هایی ضمنی ولی روشنی برای بیننده داشته است. گویا نشانه‌ای از توان مالی و منزلت اجتماعی صاحب اتومبیل بوده که نشان می‌داده در شمال شهر زندگی می‌کند. سپس آن را مقدمه‌ای برای بحثی جامعه‌شناسانه در آن بافت تاریخی قرار می‌دهد که مردم معمولاً از چه ترفندهای پیدا و پنهانی برای فخرفروشی بهره برده و می‌برند: «زیاد هم انگار بد نمی‌گفت این رفیق که «پُر» به صورت بوق شیپوری و قاپاق پره‌دار و شماره‌های خوش رقم ماشین (۸۸۸۸) و کلاه افسری پشت شیشه عقب، جزو ابزار و ادوات بعضی از اشکال زندگی بعضی‌ها به حساب می‌آمد.» ترفندهایی که چندان ناآشنا و غریب هم نیستند و امروز هم با طرحها و شکل‌های کم و بیش متفاوت دیده می‌شوند. به نظرم چنین متن‌هایی به اعتبار اینکه اطلاعات دقیق و مستندی از «تجربهء زیسته»¹¹ نویسنده در اختیار خواننده قرار می‌دهند، «آگاهی‌رسان»¹² یا «روشنگر» هستند. در مجموع این نامه‌ها را می‌توان از منظرهای مختلف تحلیل کرد و از آن‌ها هم آموخت و هم لذت برد. امید آنکه این شیوه استمرار یابد و در آینده نیز شاهد انتشار مجموعه‌های مشابهی از این نامه‌ها و از نویسندگان دیگر باشیم. گاه ممکن است نویسندهء نامه با خود تصور کند، آیا انتشار چنین آثاری خوانندگانی جدی خواهد داشت؟ پاسخ این

¹⁰ documentation

¹¹ lived experience

¹² informative

پرسش به نظرم مثبت است. زیرا هر نامه نشانه‌هایی از زمان و مکان نگارش آن با خود به همراه دارد و می‌تواند تصویری از بافت تاریخی و جغرافیایی زندگی نویسنده را ترسیم کند. بر این اساس، چه بسیارند نامه‌هایی که اطلاعاتی به مراتب دقیقتر از کتاب‌های تاریخی یا جامعه‌شناسی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند.

بخارا

سال شانزدهم

۴. پژواکی از پیام آهستگی

استاد محمود دولت‌آبادی در شب بزرگداشت ماهاتما گاندی (دوشنبه هفتم مهر ۱۳۹۳) در بخشی از سخنان خود به پیوندهای فرهنگی و ادبی میان دو ملت ایران و هندوستان اشاره کردند و گفتند: «به این می‌اندیشم که چه مشترکاتی بین ما و هند مادر وجود دارد؛ و این که ما در کجا نقطه اتصال پیدا می‌کنیم. خوشبختانه به ذهنم آمد که در ادبیات قدیم ما، به خصوص فردوسی یک صفت همیشه به آرامی آمده، صفت «آهستگی» این برای من خیلی مهم است. منظور از آهستگی چیست؟ فردوسی در بسیاری از ابیات خود به واژه آهستگی استناد می‌کند و آیا این نقطه مشترک ما با مردم هندوستان نمی‌تواند باشد؟» کلام ارزشمند استاد مرا به یاد آن بیت معروف از شاهنامه انداخت: «ستون بزرگیست آهستگی / همان بخشش و داد و شایستگی» یا در جایی دیگر، فردوسی در پیوند میان آهستگی و نیکی سروده است: «دگر گفت کز ما که نیکوتر است / ز گیتی کرا نیکویی در خور است؛ چنین داد پاسخ که آهستگی، کریمی و خوبی و شایستگی».

از قضا از سه دهه گذشته فراخوانی برای بازگشت به آهستگی در گوشه و کنار دنیا پدیدار شده و طرفداران فراوان نیز یافته است. رویکردی به ظاهر نو اما با ریشه‌های قدیمی و با عنوان «نهضت آهستگی»، که شروع آن به ۱۹۸۶ در ایتالیا باز می‌گردد. زمانی که یکی از شعب رستوران‌های زنجیره‌ای مک دونالد در رم افتتاح شد و در اعتراض به گسترش فعالیت این رستوران و غذاهای آماده، روزنامه‌نگاری به نام «کارلو پترینی»^{۱۳} مروج رویکرد «غذای آهسته»^{۱۴} شد، و موسسه‌ای با این عنوان بنیاد نهاد که مردم را به آرامش در آشپزی و غذا خوردن دعوت می‌کرد. مدتی بعد، نمونه‌های دیگری از اعتراض به شتابزدگی روزافزون در دنیای مدرن در سایر کشورها پدیدار گشت. مثلاً در سال ۱۹۸۲ پزشکی امریکایی به نام «گری داسی»^{۱۵} در کتابی با عنوان «فضا، زمان و پزشکی» به تشریح مفهومی پرداخت که از آن با عنوان «بیماری زمان» یاد کرد. دکتر داسی بر این باور بود که مقایسه بدن آدمی به ابزاری مکانیکی، منشاء بسیاری از ناکامی‌های پزشکی در درمان بیماری‌ها بوده است. زیرا سلامت آدمی

¹³ Carlo Petrini

¹⁴ slow food

¹⁵ Dr. Larry Dossey

در گرو عملکرد مجموعه‌ای از عوامل روحی و جسمی است که خلل در یکی بر کل مجموعه اثر می‌گذارد. نتیجه این تلاش‌ها تولد شیوه‌های تازه‌ای در پزشکی شد که از آن میان می‌توان به «پزشکی کل‌نگر»^{۱۶} و «سلامت پایدار» یاد کرد.

دیری نگذشت که نهضت آهستگی به آرامی جای خود را در شئون دیگری زندگی باز کرد. به طوری که امروز حدود بیست شاخه از آن ایجاد شده مثل: مدیریت آهسته^{۱۷}، سفر آهسته^{۱۸}، آموزش آهسته^{۱۹}، علم آهسته^{۲۰}، گردشگری آهسته^{۲۱} و غیره. نکته مهم که باید در این زمینه به خاطر داشته باشیم این است که مفهوم آهستگی در اینجا به معنی «کندی»، «کاهلی» یا «سستی» نیست. بلکه به معنای تأمل، درنگ، دقت، بازنگری و پرهیز از سطحی‌نگری و شتابزدگی است. مثلاً در «آموزش آهسته» بجای آنکه سعی کنیم در کمترین زمان بیشترین مطالب را به دانش‌آموزان بیاموزیم، بکوشیم آنان به درک عمیقی از مفاهیم بنیادی مرتبط با اهداف آموزشی دست یابند. در «علم آهسته» بجای آنکه تمام توان خود را صرف نوشتن و انتشار تعداد بیشتری مقاله و کتاب کنیم، بکوشیم مسئله‌های مرتبط به حوزه تحقیق خود را بهتر بفهمیم. در فروردین پارسال در یادداشتی با عنوان «نهضت آهستگی: بازگشتی به سنت‌های کهن»^{۲۲} به جزئیات بیشتری در این زمینه اشاره کرده‌ام که علاقه‌مندان می‌توانند در اینترنت آن را بخوانند.

۵. آهسته‌خوانی موثرتر از تندخوانی

صحبت از آهستگی و وجوه مختلف آن شد. شاید لازم باشد به عنوان یک کتابدار به بازتاب این نگرش در کار و حرفه خود نیز اشاره کنم. یکی از دستاوردهای جنبش آهستگی در عرصه کتابداری و اطلاع‌رسانی «آهسته‌خوانی»^{۲۳} است. آهسته‌خوانی به معنای مطالعه همراه با درنگ و تأمل است. مطالعه‌ای که در آن بجای شمردن تعداد صفحه‌هایی که می‌خوانیم، دامنه و عمق فهمی که از خواندن به دست می‌آوریم، برایمان اهمیت دارد. در آهسته‌خوانی هدف از خواندن یک اثر – اعم از کتاب، مقاله یا هر مطلب خواندنی دیگر، به پایان رساندن آن نیست. بلکه هدف تعامل سازنده‌ای است که ذهن خواننده با متن برقرار می‌سازد و محتوای آن را دستمایه‌ای برای تفکر و اندیشه بیشتر قرار می‌دهد. در

¹⁶ holistic medicine

¹⁷ slow management

¹⁸ slow traveling

¹⁹ slow education

²⁰ slow science

²¹ slow tourism

^{۲۲} منصوریان، یزدان. (۱۳۹۲) نهضت آهستگی: بازگشتی به سنت‌های کهن. پایگاه خبری لیژنا: سخن هفته شماره ۱۲۳، دسترس پذیر در:

²³ Slow Reading

نتیجه هر کلام یا سخن تازه‌ای که در متن پدیدار می‌شود، بجای آنکه صرفاً داده یا اطلاعاتی برای انتقال به ذهن خواننده باشد، نقطهء شروع و آغاز تفکری ژرف در آن زمینه است. به این ترتیب، مبنای ارزیابی کارآیی و اثربخشی فرایند مطالعه در آهسته‌خوانی «کیفیت مطالعه» است و نه کمیت آن. ضمن آنکه «تفکر انتقادی» نیز - که امروزه یکی از اهداف آموزش مادام‌العمر و مستقل در دنیاست - در پرتو همین آهسته‌خوانی میسر است.

سال شانزدهم

اما در تندخوانی هدف معرفی فنون و تکنیک‌هایی است که متون را سریعتر بخوانیم. هر چند در این فنون به ابزارهایی برای فهم بهتر مطالب نیز اشاره می‌شود، اما در عمل تأمل بر یک مطلب همواره نیازمند صرف زمان است. زمانی برای بهتر دیدن و بهتر شنیدن. در مجموع هدف از معرفی مفهوم آهسته‌خوانی تأکید بر این واقعیت است که ارزش مطالعه به دانش و بینشی است که در خواننده ایجاد می‌کند و نه به تعداد صفحاتی که می‌خواند. بنابراین، به جای شمردن تعداد کتاب‌هایی که می‌خوانیم به گستره و عمقی که از رهگذر مطالعه نصیبمان می‌شود بیاندیشیم. در مقاله‌ای دیگر به شرح بیشتر این مفهوم پرداخته‌ام که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه فرمایند.^{۲۴}

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

۶. مطالعه شادی‌بخش در پرتو آهستگی

در حال نوشتن درباره «آهستگی» ردپای کمرنگی از آنچه قبلاً پیرامون آن خوانده بودم در ذهنم دوباره زنده شد. در جای دیگری نیز سخن از آهستگی بود، اما کجا؟ به خاطر نمی‌آوردم. مدتی این اندیشه در گوشه‌ای از ذهنم ماند. سرانجام به یاد آوردم که در کتاب «هرمان هسه و شادمانی‌های کوچک»^{۲۵}، که حدود سه سال پیش مطالعه کرده‌ام، در این زمینه مطالبی آمده بود. دوباره به کتاب مراجعه کردم و دیدم اتفاقاً در همان صفحات آغازین به این موضوع اشاره شده و حدسم درست بود: «در زمانه ما بسی مردمان در کرختی به دور از شادمانی و عشق می‌زیند. ... باور من این است که آنچه ما از دست داده‌ایم، شادمانی است: تمنای گونه‌ای زندگی تعالی یافته. ... ارزش نهادن بیش از اندازه بر دقیقه‌ها یعنی شتاب، در مقام مهمترین عامل در شیوه زندگی مان، بی‌گمان خطرناکترین دشمن شادمانی است. ... شعار این است: «هر چه بیشتر، هر چه سریعتر» و آنچه در پی این شعار حاصل می‌شود همواره لذت بیشتر و شادمانی کمتر است» (ص. ۱۷-۱۸). البته فراموش نکنیم که هرمان هسه این سخن را در ابتدای قرن بیستم

^{۲۴} منصوریان، یزدان (۱۳۹۳) آهسته‌خوانی و بازخوانی: تأملی بر فرایند در خواندن و بهبود کیفیت مطالعه. کتاب ماه کلیات، دوره ۱۷،

ش. ۴، ص. ۱۰-۱۴.

^{۲۵} رضایی، پریسا و نجفی، رضا (۱۳۷۸) هرمان هسه و شادمانی‌های کوچک. تهران: مروارید.

می‌گوید و اکنون با سپری شدن یک قرن شتاب زندگی به مراتب بیشتر است. در نتیجه شادمانی ما بسی
بیش از گذشته در معرض تهدید عوارض و پیامدهای شتابزدگی قرار دارد.

پیشنهاد هرمان هسه برای گریختن از چنگال شتابزدگی پناه بردن به امنیت ذهنی دلپذیری است که در
آهستگی نهفته است. او در روزگاری که زندگی به مراتب شتابی کمتر از امروز داشت، ما را به درنگ و
تأمل فرا می‌خواند: «من نیز همانند دیگران نسخه‌ای همگانی برای رهایی از این نابسامانی‌ها نمی‌شناسم.
تنها می‌خواهم راه‌حلی کهنه، شخصی و متاسفانه یکسره غیرمردن را گوشزد کنم: لذت متعادل، لذت
مضعف است؛ و شادمانی‌های کوچک را از دیده دور ندارید. ... در میان این شادمانی‌ها، برتری از آن
آنهایی است که پیوند با طبیعت را به گونه‌ای روزانه برابمان شدنی می‌سازد. ... تماشای پهنه‌ای از
آسمان، دیوار باغی با شاخه‌های سبز فروریخته از آن، ... بوییدن گلی یا میوه‌ای، گوش دادن به صدای
خود و صداهای ناشناس، و شادمانی گوش سپردن پنهانی به گفتگوی کودکان. ترنم یک ملودی یا با
سوت نواختن آن نیز از همین مقوله است و هزاران هزار نکته خرد و ریز دیگر که انسان می‌تواند با آنها
زنجیره‌ای نورانی از لذت‌های کوچک را در زندگی‌اش بیابد». با کمی تفکر در این چند جمله به خوبی
می‌توان پیوند میان آهستگی و آرامش را دید. این در حالی است که ما هر روز بیشتر گرفتار عجله
می‌شویم و فرصت‌های بسیاری را برای دیدن دنیای اطراف از دست می‌دهیم. فرصت‌هایی که ممکن
است هرگز دوباره نصیبمان نشود. هر یک از ما باید بکوشد راهی برای رهایی - یا حداقل کاستن از
عوارض - این سرعت سرسام‌آور بیابد. سرعت فراگیری که گویی همه ما را در مسابقه‌ای بی‌آغاز و
بی‌فرجام گرفتار ساخته است. راستی شما چه راهکارهایی برای پرهیز از شتابزدگی دارید؟

۷. روزنوشت‌های ماهاتما گاندی

مدتها بود می‌خواستم با مرور تعدادی از روزنوشت‌های شخصیت‌های بزرگ اهمیت این آثار را در بیان
آراء و اندیشه‌های آنان یادآور شوم. همچنین معمولاً گزارشی که این آثار از رخداد‌های زمان آنان در
اختیار خوانندگان قرار می‌دهند نیز ارزشمند و اغلب مستند است. در انتخاب نمونه‌ای مناسب در این
زمینه تردید داشتم تا در شب گاندی، که پیشتر به آن اشاره کردم، سه کتاب درباره شخصیت او
رونمایی شد که یکی از آنها «ساتیا و من»^{۲۶} بود. با دیدن این اثر تردیدی که در این انتخاب داشتم از
میان رفت و نسخه‌ای از کتاب خریدم و مشتاقانه به مطالعه آن پرداختم. این کتاب روزنوشت‌های
ماهاتما گاندی با دست خط خود اوست که به سه زبان هندی، انگلیسی و فارسی منتشر شده است. تاریخ

^{۲۶} هینگورانی، آناند (۱۳۹۲) ساتیا و من: روزنوشت‌های ماهاتما گاندی. ترجمه هومن بابک. تهران: لیوسا.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

نگارش آن بین سال‌های ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۶ بوده که کتاب حاضر فقط یکسال پایانی آن را در بر دارد، و حاوی پیام‌هایی ساده و روشن درباره وجود مختلف زندگی است.

از آنجا که تاریخ نگارش مطالب انتخابی برای این اثر از ۲۱ مارس ۱۹۴۵ تا ۲۰ مارس ۱۹۴۶ (مطابق با نوروز ۱۳۲۴ تا پایان اسفند همان سال) است؛ گردآورنده کتاب آن را به چهار بخش بهار، تابستان، پاییز و زمستان تقسیم کرده است. در هر فصل نیز پیامها به ترتیب زمانی نوشته شده‌اند. پیام‌هایی که بازتابی از روحیه صلح‌طلب و بشردوستانه نویسنده را به روشنی به تصویر می‌کشد. بر اساس آنچه در مقدمه کتاب درباره تبیین عنوان آن آمده است، «ساتیا» واژه‌ای با ریشه سانسکریت و به معنای راستی و حقیقت است. مفهومی بنیادین و متعالی که عشق به آن در قلب هر انسان آزاده و فرهیخته‌ای موج می‌زند و خود را به آن متعهد می‌داند. این کتاب نیز بدون هیچ توضیح تکمیلی اندیشه‌های ماهاتما گاندی را در قالب گزاره‌های موجز در اختیار خواننده قرار می‌دهد. به این ترتیب تحلیل و تفسیر گزاره‌ها نیز بر عهده خواننده است.

من هم بدون هیچ توضیح اضافه به دلیل اشاره‌ای که در یادداشت‌های این شماره به مفهوم «آهستگی» داشتم، فقط چند گزاره از این اثر را که درباره ارزش «شکیبایی» و «سکوت» است، با ذکر شماره صفحه نقل می‌کنم و می‌گذرم: آنان که بردباری و شکیبایی بی‌کران ندارند، نمی‌توانند قانون عدم خشونت را پاس دارند (ص. ۶۸). هر روز ارزش سکوت را در می‌یابم. سکوت برای همه پسندیده است، ولی برای آنکه ژرف به کار خود است، به راستی سکوت طلاست (ص. ۷۰). شتاب‌زدگان آشفته‌اند؛ آنان که آهسته و پیوسته می‌روند، آرامش دارند. هر کسی در هر لحظه راستی این را می‌فهمد (ص. ۷۱). برای بردباری و شکیبایی با فردی که حتی در ساده‌ترین چیزها هم دچار کج‌اندیشی می‌شود، چه مرتبه بالایی از عدم خشونت لازم است! (ص. ۷۹). یک سخن ناشایست نیز فرا رفتن از راستی است. به همین دلیل است که تمرین راستی و حقیقت با پاسداشت سکوت آسان‌تر می‌شود (ص. ۱۲۷).

در مجموع کتاب حاضر اثر موجز و سودمندی است که بیش از آنکه بخواهد اطلاعات مفصلی در اختیار خواننده قرار دهد با ارائه این گزاره‌های دقیق و عمیق او را به تفکر و تأمل دعوت می‌کند. بنابراین، نمونه بسیار خوبی برای تمرین آهسته‌خوانی است!

۸ بازتاب رونق مولوی‌پژوهی در بازار نشر

نشست «پرسش‌های امروز ما، پاسخ‌های مولانا» هشتم مهر - همزمان با روز بزرگداشت مولانا - با حضور استاد محمدعلی موحد، دکتر شهرام پازوکی و دکتر مجتبی بشردوست در مرکز فرهنگی شهر کتاب خیابان بخارست برگزار شد. در ابتدای جلسه آقای علی‌اصغر محمدخانی - معاون فرهنگی این موسسه -

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

با ارائه گزارشی از انتشارات یکسال گذشته در حوزه مولوی پژوهی، پیشرفت این حوزه را مثبت و امیدبخش ارزیابی کرد. بر اساس گزارش ایشان، در این سال ۱۷۰ عنوان کتاب درباره مولوی منتشر شده که ۷۵ عنوان چاپ نخست و ۹۵ عنوان نیز تجدید چاپ بوده است. مجموع شمارگان این عناوین جمعاً ۵۰۰ هزار نسخه است که از استقبال چشمگیر جامعه خوانندگان در این زمینه حکایت دارد.

بخارا

سال شانزدهم

پرشمارترین اثر در این میان جلد چهارم «قصه‌ای خوب برای بچه‌های خوب» اثر مرحوم مهدی آذر یزدی است که برگرفته از قصه‌های مثنوی بوده و به چاپ ۵۸ رسیده است. چاپ ۴۳ از «شرح مثنوی»

شماره ۱۰۲

جناب کریم زمانی، چاپ ۳۳ از «پله پله تا ملاقات خدا» اثر زنده‌یاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب،

مهر - آبان ۱۳۹۳

بیستمین چاپ قصه‌های شیرین مثنوی اثر آقای جعفر ابراهیمی، چاپ پانزدهم بحر در کوزه باز هم اثر

استاد زرین‌کوب، و دوازدهمین چاپ مقالات مولوی بازنویسی جعفر مدرس صادقی در رتبه‌های بعدی

قرار دارند. دیدگاه‌های مولوی درباره زندگی، عشق، شنیدن، سکوت، کرامت انسان، روانشناسی،

موسیقی، شادی و تقدیر از جمله مهمترین موضوعات این آثار است.

ضمن آنکه دهها پایان‌نامه و صدها مقاله نیز در این مدت درباره زندگی و اندیشه مولوی منتشر شده

است. در ادامه ایشان توصیه‌هایی برای رونق بیشتر مولوی‌پژوهی ارائه کردند. نخست آنکه

تک‌نگاری‌هایی برای ترجمه به زبان‌های دیگر درباره مولوی و شمس نوشته شود. دوم آنکه برگزاری

همایش‌های تطبیقی اندیشه مولوی با سایر شاعران و متفکران در دستور کار مراکز فرهنگی مرتبط قرار

گیرد. شبیه آنچه پیش از این در شهر کتاب برای مقایسه سعدی و سروانتس برگزار شد. سومین پیشنهاد

این بود که جلسه‌های شرح مثنوی و مثنوی‌خوانی بیشتر برگزار شود تا عموم مردم فرصت بیشتری برای

آشنایی با اندیشه‌های گرانقدر مولوی داشته باشند. ضرورت تاسیس نهادی درباره مولوی‌پژوهی - مثل

آنچه در مورد سعدی و حافظ داریم سومین طرح بود. سرانجام از اندیشمندان دعوت کردند به نقد آراء

مولوی نیز پردازند تا شیفتگی ما به این شاعر گرانقدر مانع ندیدن کاستی‌های تفکر این اندیشمند و

عارف بزرگ نباشد.

اتفاقاً دو هفته بعد در صد و هفتاد و دومین شب از شب‌های بخارا که به بزرگداشت دکتر «محمد

استعلایی» اختصاص یافته بود، این فرصت را یافتیم که از زبان ایشان که یکی از چهره‌های شاخص

مولوی‌پژوهی معاصر هستند، درباره مسیر پر فراز و فرودی که در راه تصحیح و شرح متون در این

حوزه پیموده‌اند روایت‌هایی شنیدنی بشنوم و نکته‌ها بیاموزم. ایشان که فروتنانه همچنان خود را دانشجویی

طالب علم در حوزه زبان و ادبیات فارسی می‌دانند، گزیده‌ای از خاطره‌های کلاس‌های درس استادان

خود و بویژه استاد بدیع‌الزمان فروزانفر نقل کردند و نقش ارزشمند ایشان را در تحول اندیشه و شیوه

آموزش خود ستودند. استاد سید عبدالله انوار نیز در سخنرانی خود درباره اهمیت شرح‌نویسی تشریحی

و انتقادی بر آثار منظوم و منثور، اهمیت این شیوه را با ذکر نمونه‌ها و مثال‌هایی تبیین کردند. گزارش کامل این نشست را نیز می‌توانید در سایت بخارا بخوانید.

۹. تلخی بی‌پایان یک داستان

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

مجله داستان همشهری در ابتکار جالبی گزیده‌ای از داستان‌های منتشر شده در شماره‌های پیشین خود را در قالب مجموعه‌ای صوتی با عنوان «داستان همراه» منتشر می‌کند. تا کنون سه شماره از این مجموعه تولید شده که گویا با استقبال خوبی از سوی مخاطبان نیز همراه بوده است. من هم یکی از طرفداران داستان‌های گویا هستم و معمولاً هنگام رانندگی ترجیح می‌دهم حین انتظار در ترافیک قصه بشنوم.

در سومین سری داستان همراه قصه‌ای از ری بردبری و با ترجمه سمیه ذاکرنیا ضبط شده با عنوان «همه تابستان در یک روز». بردبری در این داستان تخیلی زندگی گروهی از دانش‌آموزان را روایت می‌کند که با والدین خود عازم سیاره ناهید شده‌اند تا آنجا را متمدن سازند. اما از قضای روزگار اقلیم ناهید با زمین تفاوت‌های زیادی دارد که مهمترین آنها ریزش مداوم باران در آنجاست. بارانی که سال‌ها بی‌وقفه می‌بارد و جنگل‌ها را خرد می‌کند و فقط هر هفت سال یکبار دو ساعتی قطع می‌شود و به خورشید فرصت آفتابی شدن می‌دهد. در میان کودکان نه ساله کلاسی که هیچکدام خورشید را به خاطر ندارند - چون وقتی دو ساله بودند خورشید فقط دو ساعت در آسمان پدیدار شده است - دختری به نام مارگوت که تا چهار سالگی در زمین زیسته است، خورشید را به خاطر دارد.

در نتیجه او از تجربه‌ای برخوردار است که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. بی‌بهرگی هم زمینه‌ساز حسادت می‌شود و سایر کودکان او را از جمع خود طرد می‌کنند. سرانجام روزی که انتظار هفت ساله به پایان می‌رسد و همه در انتظار دیدار خورشید بی‌تابند، بحثی میان مارگوت و بقیه بچه‌ها در می‌گیرد و آنان در اقدامی کودکانه و در عین حال بی‌رحمانه درست پیش از پدیدار شدن خورشید او را در کمدمی حبس می‌کنند. باران متوقف می‌شود و خورشید دو ساعتی چهره سرد و اندوهبار ناهید و ساکنانش را گرم می‌سازد. توصیف‌های بردبری از دیدار با خورشید بسیار خواندنی است، که فعلاً به آن نمی‌پردازم.

در تمام دو ساعتی که خورشید به ناهید می‌تابد و بچه‌ها شادمانه در اطراف مدرسه می‌دوند و فریاد می‌کشند، مارگوت در کمدم زندانی است. بی‌آنکه در این مدت هیچکس او را به یاد آورد. دیدار ناهید با خورشید طولی نمی‌کشد و انبوه ابرها دوباره از راه می‌رسند و بارش بی‌ملاحظه باران برای هفت سال دیگر آغاز می‌شود. هوا که دوباره تیره و دلگیر می‌شود ناگهان یکی از بچه‌ها مارگوت را به خاطر می‌آورد. هر چند که دیگر خیلی دیر است و مارگوت تنها فرصت دیدار با خورشید - دیداری که سال‌ها در انتظارش بوده را از دست داده است.

داستان که در اینجا به پایان می‌رسد، تلخی افسوس مارگوت و سنگینی بار اندوهی که از این رخداد ظالمانه و غم‌انگیز بر دوش می‌کشد در ذهن شنونده باقی می‌ماند. گویی شیطنت کودکانه‌ای که مهمترین انگیزه بچه‌ها از رفتارشان با مارگوت بوده است، چهره‌ای ظالمانه به خود می‌گیرد. بر باد دادن رویای انسانی دیگر، با هر هدفی که باشد تلخی و اندوهی عمیق بر قلب‌ها برجای می‌گذارد. راستش نمی‌دانم از منظر مفسران و منتقدان ادبی این داستان چگونه تفسیر شده است، من هم نه قصد این کار را دارم و نه تخصصی در این زمینه. فقط به عنوان یک مخاطب غیرحرفه‌ای توانایی نویسنده را در تأثیری که بر ذهن خواننده می‌گذارد تحسین می‌کنم.

بخارا

سال شانزدهم

شماره ۱۰۲

مهر - آبان ۱۳۹۳

۱۰. جاودانگی در خیال این و آن

گاهی فکر می‌کنم اگر قرار باشد بر اساس تعداد دفعات مراجعه به آثار، کتاب‌های کتابخانه‌ام را رتبه‌بندی کنم، بی‌تردید «فرهنگ هزاره» یکی از پنج عنوان اصلی در صدر این فهرست خواهد بود. شاید اغراق نباشد اگر بگویم در دوازده سال گذشته، کمتر روزی بوده که به آن مراجعه نکرده باشم. ضمن آنکه در این مدت تقریباً همیشه بهترین معادل‌ها را برای واژگان انگلیسی در آن یافته‌ام. اخیراً به نخستین روزهای آشنایی با این اثر گرانمایه فکر می‌کردم. زمستان سال ۱۳۸۱ بود که در سایت‌ها خواننده بودم که نشر «فرهنگ معاصر» واژه‌نامه‌ای دوزبانه منتشر کرده، که در کمتر از دو سال به چاپ دوم رسیده و پیش‌بینی می‌شود تا حوالی نیم قرن دیگر پاسخگوی علاقه‌مندان به یادگیری زبان باشد. در مدت کوتاهی آوازه هزاره همه جا پیچیده بود و مشتاق بودم نسخه‌ای از آن در اختیار داشته باشم. آن زمان دانشجوی دوره دکتری دانشگاه شفیلد بودم و به بازار نشر داخلی دسترسی نداشتم. تا اینکه یکی از بستگان لطف کرد و نسخه‌ای از هزاره خرید و برایم فرستاد. فقط مرور چند صفحه کافی بود که اطمینان یابم همه این تعریف‌ها درست بوده است. هزاره واژه‌نامه‌ای متفاوت با نمونه‌های مشابه بود. با دقتی تحسین‌برانگیز معنی واژگان را در بافت نشان می‌داد. همخوانی این معانی با آنچه در آنجا می‌شنیدم، گواهی بر موفقیت نویسندگان هزاره بود. با معیارهایی که در درس مرجع‌شناسی آموخته بودم آن را ارزیابی کردم. امتیازش از هر جهت عالی بود. جامعیت، دقت، وجود مثال‌های کافی، معنی در بافت، صفحه‌آرایی خوشخوان، و همه آنچه قرار است یک واژه‌نامه دوزبانه را ممتاز سازد در هزاره گردآمده بود. ایمیلی برای فرهنگ معاصر ارسال کردم، تا مراتب سپاس خود را به عنوان یکی از خوانندگان، از آن سوی دریاها حضورشان تقدیم کنم. خوشبختانه پاسخی محبت‌آمیز هم دریافت کردم که نشان از تعهدی داشت که نسبت به مشتریان دارند.

در نتیجه در این سال‌ها فرهنگ هزاره همیشه در کنارم بوده است. بارها نسخه‌ای از هزاره را برای دوستانم به عنوان هدیه خریدم و همه از آن راضی بوده‌اند. در درس‌های مرجع‌شناسی هم هر گاه به معیارهای ارزیابی فرهنگ‌های عمومی دوزبانه می‌رسم اولین مثالم هزاره است. هر بار که دقیق‌ترین معادل یک کلمه را در هزاره پیدا می‌کنم مولفان آن را تحسین می‌کنم. هر چند هرگز سه مولف اصلی این اثر - دکتر علی محمد حق‌شناس، حسین سامعی و نرگس انتخایی - را ندیده‌ام.

سال شانزدهم

از قضا یکی از روزهای اردیبهشت ۸۹ در ازدحام مترو جوانی در کنارم با تلفن صحبت می‌کرد و ناخواسته شنیدم که در خلال مکالمه - با اندوهی که در کلامش موج می‌زد - به فردی که آن سوی

شماره ۱۰۲

خط بود گفت: استادم دکتر حق‌شناس فوت کرده است. اسم ایشان را که شنیدم با خود گفتم آیا او درباره دکتر حق‌شناس مولف هزاره صحبت می‌کند. تردید داشتم از او بپرسم یا نه، که در ایستگاه بعد پیاده شد و رفت. ساعتی بعد در اینترنت خبر را خواندم. بله دکتر حق‌شناس از میان ما رفته بود و هزاره را همراه با هزاران نکته برایمان به یادگار گذاشته بود. سه سال بعد که برای فرار از گرمای تابستان چند روزی به خنکی کلاردشت پناهنده شده بودیم، در روستای بنفشه‌ده بر مزار استاد حق‌شناس حاضر شدم. بر سنگ مزار ایشان شعری که از سروده‌های استاد در کتاب «بودن در شعر و آینه» است، آدمی را به تامل فرا می‌خواند: جاودانگی، شعر دیگران سرودن است / خواب دیگران غنودن است / در خیال این و آن جاودانه بودن است. و به راستی که دکتر حق‌شناس در خیال اهالی علم، ادب، فرهنگ و هنر این سرزمین جاودانه است. روحش شاد و یادش همیشه گرامی باد.

مهر - آبان ۱۳۹۳